

پادشاهان هخامنشی

و احترام گزاردن آنها به معتقدات ملل مغلوب

در تاریخ ایران رخداد-
های افتخار آمیز و بسیاری ثبت
است که بر گهای زرین تاریخ
انسانیت را تشکیل میدهند .

از
هنگامیکه این بر گهای
زرین را ورق میزنیم، می بینیم در
زمانیکه پادشاهان ملل دیگر
شرح کشتارهای وحشیانه خود
را با سرافرازی بسیار بعنوان
شاهد افتخارات خویش بر
سنگهای نگاشتند ، شاهنشاهان
ایران با صدور منشور آزادی
ملل و احترام به معتقدات و آئین
اقوام مختلف ، آنچنان کامی
در جهان انسانیت فرابیش نهادند
اند که امروز پس از گذشت دو
هزار و پانصد سال ، ملل آزادی-
خواه جهان ، تازه پسای برجای

سر هنگ سناد مسعود معتمدی

پای آنها میگذارند. لوح کلین کوروش بزرگ که هشتاد و نه سال پیش (۱۲۵۸ خورشیدی-۱۸۷۹ میلادی) در کاوشهای شهر بابل بدست آمده و فرمان آزادی حقوق ملل بر روی آن ثبت شده یکی از همین برگهای زرین و افتخار-آمیز است.

این فرمان در عین حال که برای قوم آریائی و تاریخ ایران سرافرازی بس بزرگی فراهم نموده است موجب برانگیختن رشک و دشمنی برخی از مورخان بعد مثل هرودوت نیز شده که نسبت های ناروایی به شاهنشاهان هخامنشی در کتاب خود ذکر نمود. مادر این مقاله به نسبت هایی که هرودوت و یابرخ دیگر به ایرانیان و شاهنشاهان ایران داده اند کاری نداریم بلکه باستناد مدارک معتبر خود ملل مغلوبی که طوق فرمانبرداری شاهنشاهان ایران را بگردن نهاده بودند میخواستیم روشن کنیم پادشاهان ایران تا چه پایه به معتقدات مذهبی و آداب و رسوم قومی ملل مغلوب احترام میگذاشتند و مانع از پژوهش خود را از لابلای سطور کتاب آسمانی قوم یهود آغاز میکنیم که سالها فرمانبردار شاهنشاهان هخامنشی بودند.

بموجب مندرجات تورا، چون کوروش بابل را کشور (۵۳۹ پیش از میلاد)، برای آزادی قوم اسرائیل که از سالها پیش در بابل باسارت بصری-بردند، فرمانی صادر کرد که متن آن در تورا چنین ثبت شده است^۱:

د کوروش پادشاه فارس چنین میفرماید. یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را بمن داده و مرا امر فرموده است که خانه [ای] برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد او با اورشلیم که در یهودا است برود و خانه

۱ - در کتاب هزرا از تورات در این باره نوشته شده: «... و در سال اول کوروش، پادشاه فارس، تا کلام خداوند بر زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کوروش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آنرا نیز مرقوم داشت.» (آیه ۱) و منظور از سال اول کوروش سال تصرف بابل است که کوروش خود را در آن سال پادشاه بابل خوانده است یعنی بنال ۵۳۹ پیش از میلاد.

یهوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است در اورشلیم بنا نماید و هر که باقی مانده باشد در هر مکانی از مکانهای که در آنها غریب میباشد اهل آن مکان او را بنقره و طلا و اموال و چهارپایان علاوه بر هدایای تبرعی بجهت خانه خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند^۲.

بر اثر این فرمان اقوام اسرائیل که در بابل بودند بسوی اورشلیم روان شدند تا خانه خدا را بسازند و چنانکه تورات میگوید: « کوروش پادشاه ، ظروف خانه خداوند را که نبوکدنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود^۳ بیرون آورده و کوروش پادشاه فارس آنها را از دست متمدات خزانه دار خود بیرون آورده به شیشبصر رئیس یهودیان سپرد^۴ و شیشبصر همه آنها را با اسیرانی که از بابل با اورشلیم میرفتند [با اورشلیم] برد .^۵ و این عده در روز اول ماه هفتم به اورشلیم رسیدند^۶ و دست بکار ساختن خانه خدا شدند .

مورخان ، برای توجه کوروش نسبت به ملت یهود تعبیرات و توجیه‌هایی کرده‌اند ولی بیانیۀ خود کوروش می‌رساند که او نسبت به همه ملل مغلوب همان حس و مهربانی را داشته است . وی در بیانیۀ خود میگوید :

۲ - باب اول کتاب عزرا ، آیه‌های ۱۳ و ۱۴ و باب سی و ششم کتاب دوم تواریخ ایام آیه‌های ۲۲ و ۲۳

۳ - منظور ظروف طلائی و سیمین است که نبوکدنصر برده بود (ر. ک به بند ۷ باب ۲۳ کتاب دوم تواریخ ایام)

۴ - بموجب تورات هماره این ظروف چنین بوده است : سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست و نه کارد و سی جام طلا و چهار صد و ده جام نقره از قسم دوم و هزار ظرف دیگر . تمام ظروف طلا و نقره پنجهزار و چهار صد بود .

۵ - بموجب آماری که در باب دوم کتاب عزرا آمده ، این عده از ۹۶ قبیله و چهار دو هزار و سیصد و شصت نفر بنبر از غلامان و کنیزکانی که خود ۷۳۳۷ نفر میشدند و مغنیان ۲۰۰ نفر و دو باب ایشان ۲۰۸۸ سرتَرکیب میشدند .

۶ - آیه ۱ باب سوم عزرا

اعلامیه آزادی حقوق بشر

«منم کوروش، شاه شاهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومرو اکد، شاه چهارمملکت پسر کمبوجیه شاه بزرگ، نواده کوروش شاه بزرگ، ازشاخه سلطنت ابدی که سلسله‌اش مورد مهر خدایان و حکومتش بدلهانزدیک است.

«هنگامیکه بی جنک و جدال وارد بابل شدم، همه مردم قدوم مرا با شادمانی پذیرفتند. در قصر پادشاهان بابل بر سریر سلطنت نشستم. مردوک [خدای بابلی] دل های نجیب مردم بابل را متوجه من کرد، زیرا من او را محترم و گرامی داشتم. لشکر بزرگ من بآرامی وارد بابل شد. نگذاشتم صدمه و آزاری بمردم این شهر و این سرزمین وارد آید. وضع داخلی بابل و امکان مقدسه آن قلب مرا تکان داد. فرمان دادم که هیچکس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند. خدای بزرگ از من خرسند شد و بمن که کوروش هستم و به پسر کمبوجیه و بتمامی لشکر من از راه عنایات، برکات خود را نازل کرد. پادشاهانی که در همه ممالک عالم در کاخهای خود نشسته اند از دریای بالاتا دریای پائین و پادشاهان غرب تماماً خراج سنگین آوردند و در بابل بر پاهای من بوسه زدند.

«فرمان دادم که از بابل تا آشور و شوش و اکد... و همه سرزمینهایی که در آن طرف دجله واقعند و از ایام قدیم بنا شده اند معابدی را که بسته شده بود بکشایند. همه خدایان این معابد را بجای خود بر گرداندم تا همیشه در همانجا مقیم باشند. اهالی این محلها را جمع کردم و منازل آنها را که خراب کرده بودند از نو ساختم و خدایان

سومروا کدرای بی آسب بقصرهای آنها که شادی دل نام دارد باز گرداندم . صلح و آرامش را بتمامی مردم اعطاء کردم .»

(نقل از ایران باستان تألیف پیرنیا ص ۲۸۷)

صدور این چنین فرمانی در زمانی که هنوز خاطره کشتار آشوربانیپال از یاد مردم جهان آبروز محو نشده بود و سنگنبشته او هنوز پا برجا بود، اثر فراوانی در دنیای آبروز بخشید و عظمت روح بزرگ منشی آریائیه را با ثبات رسانید .^۷

پس از کوروش ، پسرش کمبوجیه بیادشاهی رسید (۵۲۹-۵۲۲ پیش از میلاد) و او که گرفتار شورشهای اقوام مخالف و سرگرم لشکرکشی بمصر و حبشه بود فرصتی نیافت تا به مسأله قوم اسرائیل بپردازد و در نتیجه دشمنان اسرائیل بمخالفت و کارشکنی برخاستند و نگذاشتند قصدایشان در ساختمان خانه خدا در اورشلیم بانجام رسد^۸ و این وضع تا سال دوم پادشاهی داریوش معطل ماند .^۹

چون داریوش بیادشاهی رسید قوم اسرائیل دوباره بکار ساختمان اورشلیم پرداختند ولی ساتراپ و اقوام ساکن « ماوراء نهر »^{۱۰} مانع کار آنها شدند و داریوش فرمانی مبنی بر رفع مزاحمت از یهودیان صادر کرد .^{۱۱}

۷ - آشوربانیپال درباره ویران کردن و تاراج شوش چنین میگوید : « در مدت یکماه و یک روز سراسر شهر شوهان را بویرانهای میدل ساختم . من این مملکترا از چهارپایان و چشم و گوشه و نیز از نعمات موسیقی بی نصیب کردم و بدرندگان و مارها و جانوران کویر و غزال اجازه دادم که آنها فروگیرند » ایران باستان ص ۱۳۹-۱۴۰ و تاریخ ملل قدیم آسیای غربی تألیف دکتر احمد بهمنش ص ۲۷۷ .

۸ - آیه ۵ باب چهارم کتاب عزرا .

۹ - آیه ۲۴ باب چهارم کتاب عزرا .

۱۰ - مرحوم پیرنیا نوشته است منظور از نهر ، رود روان است (ص ۴۰۳)

۱۱ - این فرمان در پاسخ عریضه تننا ساتراپ ناحیه آنسوی رود اردن (سوریه) که از ساختمان خانه خدا در اورشلیم جلوگیری کرده و از دربار داریوش کسب تکلیف نموده بود صادر شد . تننا ساتراپ ماورای نهر ساکنان آن حدود در نامه خود چنین نوشته بودند :
بقیه در صفحه روبرو

« در سال اول کوروش پادشاه ، همین کوروش پادشاه در باره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آنخانه [ای] که قربانیها در آن میگذرانیدند بناشود و بنیادش تعمیر گردد و بلندیش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد. با سه صف سنگهای بزرگ و یک صف چوب نو. و خرگش از خانه پادشاه داده شود در نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا را که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته به بابل آورده بود پس بدهند و آنها را بجای خود در هیکل اورشلیم باز برند و آنها را در خانه خدا بگذارند . پس حال ای تنای والی ماوراءنهر و نشتر بوزنای و رفقای شما و افراسکیانی که به آن طرف نهر میباشید از آنجا دور شوید و بکار این خانه خدا متعرض نباشید .

اما حاکم یهود و مشایخ یهودیان این خانه خدا را در جایش بنانمایند و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود بجهت بنامودن این خانه خدا چگونه رفتار نمایید. از مال خاص پادشاه یعنی از مالیات ماورای نهر خرج باین مردمان بلا تأخیر داده شود تا معطل نباشند و مایحتاج ایشان را از گاوان

بقیه از صفحه قبل

« پریادشاه معلوم باد که ما بلاد یهودیان ، بغانه خدای عظیم رفتم و آنرا از سنگهای بزرگ بنا می کنند و چوبها در دیوارش میگذارند و این کار در دست ایشان بتعمیل معمول و بانجام رسانیده میشود ، یهودیان در پاسخ آنها که پرسیده بودند از جانب چه کسی اجازه دارید که بنای اورشلیم را به انجام رسانید گفته بودند : پس از خرابی خانه خدا بدست نبوکدنصر و اسارت یهودیان ، کوروش فارسی ما را آزاد کرد و اجازه داد این خانه را بنا کنیم . بهین سبب والی ماوراء نهر درستی و نادرستی این دعوی را از پادشاه خواسته بود (باب پنجم کتاب عزرا)

و قوچها و بره‌ها بجهت قربانیهای سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن برحسب قول کاهنانی که در اورشلیم هستند روز بروز به ایشان بی‌کم و زیاد داده شود تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذرانند و بجهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند و دیگر فرمانی از من صادر شد که هر کس این حکم را تبدیل نماید از خافه اوتیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او به سبب این عمل مزبله بشود و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است، هر پادشاه یا قوم را که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی این خانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید هلاک سازد.

من داریوش این حکم را صادر فرمودم پس این عمل بلا تأخیر کرده بشود.^{۱۲}

بعد از داریوش بهنگام پادشاهی خشایارشا (۴۸۵ تا ۴۶۵ پیش از میلاد) ظاهراً بعلت گرفتاریهای خشایارشا، فرصتی بدست نیامده است تا به مسأله بنای اورشلیم توجهی شود ولی توجه و جانبداری شاهنشاه هخامنشی را نسبت به آزادی قوم یهود میتوان از داستان استرومردخای بخوبی دریافت و ما از آن به سبب اینکه بسیاری از نویسندگان از آن یاد کرده‌اند در اینجا گفت‌وگو نمی‌کنیم.^{۱۳}

در زمان اردشیر اول (ارتخشستا) مخالفان یهود بازنامه‌های شکایت‌آمیز و علیه ساختن اورشلیم بدربار پارس فرستادند.^{۱۴} و این است قسمتی از یکی از آن نامه‌ها که به اردشیر نوشته شده و در تورات ضبط است:

۱۲ - باب ششم کتاب عزرا

۱۳ - نگاه کنید به تورات کتاب استر و به کتاب پیرنیا از ص ۷۹۷ تا ص ۹۰۴

۱۴ - باب چهارم کتاب عزرا

«از بند گانت که ساکنان ماورای نهر میباشیم .
 و اما بعد معلوم باد که یهودیانیکه از جانب توبنزدما
 آمدند به اورشلیم رسیده اند و آن شهر فتنه انگیز
 و بد را بنا مینمایند و حصارها را بریا میکنند و
 بنیادها را مرمت مینمایند . الان پادشاه را معلوم باد
 که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد
 جزیه و خراج و باج نخواهند داد و بالاخره بیادشاهان
 ضرر خواهد رسید . پس چونکه مانع خانه پادشاه را
 میخوریم ما را نشاید که ضرر پادشاه را ببینیم لهذا
 فرستادیم تا پادشاه را اطلاع دهیم تا در کتاب پدران
 تفتیش کرده شود و از آن کتاب تواریخ دریافت نموده
 بفهمی که این شهر فتنه انگیز است و ضرر رساننده
 به پادشاهان و کشورها و در ایام قدیم در میانش فتنه
 می انگیزختند و از همین سبب این شهر خراب شد .
 بنابراین پادشاه را اطلاع میدهیم که اگر این شهر
 بنا شود و حصارهایش تمام گردد تو را باین طرف نهر
 نصیبی نخواهد بود .»

(باب چهارم کتاب عزرا)

بطوریکه از مندرجات توراۃ استنباط میشود خشایارشا وارد شیرتوجهی
 به مسأله یهودیان نداشته اند و این امر ۱۵ ظاهر ابعثت گرفتاریهای دیگر آنها بوده
 است ولی بهر حال چون داریوش دوم به پادشاهی رسید (۴۲۴ تا ۴۰۴ پیش از میلاد)
 بنای اورشلیم از نو آغاز شد (سال دوم پادشاهی داریوش) ۱۶ و در زمان اردشیر دوم
 (۴۰۴ تا ۳۵۸ پیش از میلاد) هم که به عزرا کاهن یهود اجازه داد و آنها را از

۱۵ - باب چهارم کتاب عزرا و س ۹۴۹ ایران باستان پیرنیا

۱۶ - باب چهارم و پنجم کتاب عزرا .

قوم یهود که هنوز در بابل می بودند^{۱۷} به اورشلیم بروند و در بنای معبد آنجا با دیگر بنی اسرائیل همکاری کنند، یهودیان با دلگرمی بیشتر بکار ساختن اورشلیم پرداختند.

این است فرمان اردشیر دوم به عزرا کاهن یهود:

« از جانب ارتخشستا شاهنشاه به عزرای کاهن و

کاتب کامل شریعت خدای آسمان:

« اما بعد. فرمانی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان ایشان که در سلطنت من هستند و برفتن همراه تو با اورشلیم راضی باشند بروند، چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مشیر او فرستاده شده [ای] تادرباره یهودا و اورشلیم برو فوق شریعت خدایت که در دست تو است تفحص نمائی و نقره و طلائی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم میباشد بذل کرده اند ببری و نیز تمامی نقره و طلائی را که در تمامی ولایت بابل بیابی با هدایای تبرعی که قوم و کاهنان برای خانه خدای خود که در اورشلیم است داده اند [ببری]. لهذا با این نقره گاوان و قوچها و برهها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها را به اهتمام بخرو آنها را بر مذبح خانه خدای خودتان که در اورشلیم است بگذران و هر چه بنظر تو و برادرانت پسند آید که باقیه نقره و طلا بکنید بر حسب اراده خدای خود بعمل آورید و ظروفی که بجهت خدمت خانه خدایت بتو داده شده

۱۷- پیرتیا: دس از صدور فرمان کوروش تمام یهودیانی که در بابل بودند، حاضر نشدند با اورشلیم برگردند، زیرا همه زیادی از آنها در مدت اسارت دارای کارهای صنعتی و تجارتی شده بودند و ماندن را در بابل برفتن با اورشلیم ترجیح میدادند. اسنادی که از حقیقات بابل بدست آمده، میروساند که از یهودیان اسیر دو نفر صاحب دویانک معتبر بوده اند. ص ۹۵۰

است آنها را بحضور خدای اورشلیم تسلیم نما و اما چیزهای دیگر که برای خانه خدایت لازم باشد هرچه برای تو اتفاق افتد که بدهی آنرا از خزانه پادشاه بده و از من ارتخشستا پادشاه فرمانی بتمامی خزانه داران ماورای نهر صادر شده است که هرچه عزرای کاهن و کاتب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد به تمجیل کرده شود. تاصدوزنه نقره و تاصد کرگندم و تاصدبت شراب و تاصد بت روغن و از نمک هرچه بخواهد، هرچه خدای آسمان فرموده باشد برای خانه خدای آسمان بلا تاخیر کرده شود زیرا چراغ غضب بر ملک پادشاه و پسرانش وارد آید و شما را اطلاع میدهیم که بر همه کاهنان و لایوان و مغنیان و دربانان و نینیم و خادمان این خانه خدا جزیه و خراج و باج نهادن جایز نیست و توای عزرا موافق حکمت خدایت که در دست تو میباشد قاضیان و داوران از همه آنانی که شرایع خدایت را میدانند نصب نما تا بر جمیع اهل ماورای نهر داوری نمایند و آنانی را که ندیدند تملمیم دهید و هر که بشریعت خدایت و فرمان پادشاه عمل نماید بر او بی محابا حکم شود. خواه بقتل یا بجلای وطن یا به ضبط اموال یا به حبس.»

(باب هفتم کتاب عزرا)

بر حسب ضبط قورا، عزرا با قوم خود در روز اول از ماه اول سال هفتم پادشاهی اردشیر از بابل بیرون شدند و در روز اول ماه پنجم همان سال به اورشلیم رسیدند. ^{۱۸}. عزرا نام و شماره قبایلی که با او به اورشلیم رفتند و شرح اقدامات و کارهایی را که پس از دریافت این فرمان انجام داده بتفصیل در کتاب خود (باب هشتم) نوشته است.

۱۸- آیه های ۹ و ۸ باب هفتم کتاب عزرا

بدنبال این گفت و گوها شرح جالب دیگری هم در توراۀ هست که مربوط به سال بیستم پادشاهی اردشیر دوم (۳۸۵ پیش از میلاد) میباشد و آن داستان نحمیای کاهن است که خود در پایتخت هخامنشیان در شوش سکونت داشته است. نحمیای در کتاب خود می نویسد چون از گرفتاری و سختی های زندگی هم کیشان خود که هنوز در بابل بوده و باورشلیم نرفته بودند آگاه شده است به تضرع وزاری و نیایش بدر گاه خداوند پرداخته است و چنانکه میگوید معجزه ای روی داده و در مجلسی فرصت دست میدهد که از فکرائی خود با اردشیر صحبت کند:

« در ماه فیسان در سال بیستم ارتخشستا پادشاه واقع شد که شراب پیش وی بود و من شراب را گرفته پیادشاه دادم و قبل از آن من در حضورش ملول نبودم و پادشاه مرا گفت روی تو چرا ملول است باینکه بیمار نیستی. پس من بنهایت ترسان شدم و به پادشاه گفتم پادشاه تا باید زنده بماند، رویم چگونه ملول نیابد و حال آنکه شهری که موضع قبرهای پدرانم باشد خراب است و دروازه هایش با آتش سوخته شده. پادشاه مرا گفت چه چیز میطلبی. آنگاه نزد خدای آسمانها دعانمودم و به پادشاه گفتم اگر پادشاه را پسند آید و اگر بنده ات در حضورت التفات یابد مرا به یهودا و شهر مقبره های پدرانم بفرستی تا آنرا تعمیر نمایم. پادشاه گفت و ملکه پهلوی او نشسته بود ، طول سفرت چه خواهد بود و کی مراجعت خواهی نمود. پس پادشاه صواب دید که مرا بفرستد و زمانی برایش تعیین نمودم و به پادشاه عرض کردم اگر پادشاه مصلحت بیند مکتوبات برای والیان ماورای نهر بمن عطا شود تا مرا بدرقه نمایند و به یهودا برسانند و مکتوبی نیز به آساف که ناظر در خستمانهای پادشاه است نویسد تا چوب برای سقف دروازه های قصر که متعلق بخانه است بمن داده شود و هم برای حصار شهر و خانه که من در آن ساکن شوم. پس پادشاه بر حسب دست مهربان خدایم که بر من بود اینهارا بمن عطا فرمود.»

(باب دوم کتاب نحمیای)

بدین ترقیب کار تعمیرات اورشلیم و حصار آن در ۲۵ ایلول، پایان یافت^{۱۹} و بنی اسرائیل آنرا جشن گرفتند و با آئین خود نیایش کردند. از داستان نحمیا نکته دیگری نیز روشن میشود و آن اینکه پادشاهان هخامنشی به تمام آئین ها و نژادها و اقوام بیک دیده می نگریستند و آزادی آئین و تساوی حقوق در این دوره تا جایی بوده است که نزدیکان خود را از میان پیروان ازهر کیش و ازهر نژادی بر می گزیدند چنانکه می بینیم شرابدار و پیشخدمت ویژه اردشیر ، نحمیای یهودی بوده است.

پایان



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی